

ونسان وان گوگ

Vincent Van Gogh

(۱۸۵۳ - ۱۸۹۰)

بمناسبت صدمین سال تولد او

شورای جهانی صلح در سال جاری برگزاری مراسم سالروزچند تن از «مردان بزرگ جامعه بشری» را در سراسر جهان اعلام کرده است. در این زمینه شورای جهانی صلح توصیه میکند: « امیدواریم که سالروزهای مردان بزرگ جامعه بشری در تمام کشور های جهان، در طی سال ۱۹۵۳، با جلال و شکوه برگزار شود. » در این زمینه، صدمین سال تولد وان گوگ نقاش بزرگ هلندی، جای خاصی دارد و تجلیل و بزرگداشت شایسته‌ای را ایجاب میکند. وان گوگ در دوران حیات، با وجود خصائل انسانی، از جامعه بورژوازی جز شکست و سرکوفتگی و رنج چیزی ندید، و پس از مرگ هنگامی که ستاره نبوغش درخشید، « هنرشناسان و نقادین » خادم بورژوازی بتعریف زندگی و آثارش پرداختند. بهمین جهت نمودن چهره واقعی وان گوگ بعنوان يك هنرمند واقع بین و انسان دوست و وظیفه شایسته‌ای بشمار میرود.

۱۵۳

وان گوگ در ۱۸۵۳م۳۰ در برابان Brabant هلند، از خانواده‌ای

مذهبی بوجود آمد. پدرش کشیش بود و کوشید فرزندش را با تعالیم مذهبی بیوراند. ونسان از کودکی شیفته طبیعت بود و آرزو داشت کنار جنگلها و کشتزارها برسه بزند. دهساله بود که بتصویر طبیعت دست زد. اخیراً دو اثر متعلق بهمین دوران زندگیش بدست آمده که یکی شان تصویر يك سگ و يك پل است. هر چند تا سالها بعد مقتضیات زندگی خانوادگی او را از پرداختن بکار خویش بازداشت، ولی سرانجام آسایش، شادی و هستی خود را وقف هنر کرد زندگیش دشوار و محنت زا بود. از زور ناچاری بمشاغل محقری دست زد که هرگز حرفه‌اش نبود. بهر فقه فروشنده‌گی دست زد و بسال ۱۸۷۳ در لندن کار سختی معیشتش بجای کشید که شبها در يك پانسیون برفه مشکلات درسی شاگردان مدرسه پرداخت. هر چند در مدرسه مذهبی تحصیل کرده بود، ولی هرگز نتوانست بهر فقه کشیشی

پیردازد. در آغاز جوانی که جذبۀ مذهبی در او قوت داشت ، بقصد کمک ب مردم ، بعنوان واعظ آزاد ، دهات و معادن و کارگاهها را از زیر پا میگذراند . یکبار در يك حادثۀ معدن برای نجات يك معدنچی گاززده جانش را بخطر انداخت .

از سال ۱۸۷۹ جوانۀ استمدادش شكفت و بسرعت گل داد. دوران عسروی و زندگی هنریش کوتاه بود ، با وجود این آثار فراوان و گرانبهایی از خود بجای نهاد. کسانی که در تابلوهایش جای برجسته ای یافتند مردم هادی ، کارگران ، بافندگان ، دهقانان ، اصحاب کار و تنگدستی بودند . طبیعت با رنگهای شكفت و خیره کننده و واقعیت گیرا و دلپذیرش در آثار او تجلی شایسته ای یافت. از وقایع خاص زندگی ، یکی عشق ناکام او بدختری انگلیسی ، و دیگری بحرانهای دماغیش بود که «متقدین و هنرشناسان» بورژوا، درباره آنها سروصدای فراوان راه انداخته و کوشیده اند واقعیت زندگی و هنر درخشان وان گوگ را زیر سایۀ این «حوادث شكفت و مرموز» ببوشانند. مدعی هستند که عشق دختر انگلیسی وان گوگ را دوچار اختلال مشاعر کرده، و همین جنون مایۀ اصلی هنر و نبوغش را بوجود آورده است ؛ در پناه این قلب و تحریف میخواهند انگشت اتهامی را که واقعیت زندگی و هنر وان گوگ بر ضد بورژوازی بلند میکند ، مخفی کنند.

درست است که وان گوگ بسال ۱۸۷۳ هنگامی که در لندن بسر میبرد به اورسول Ursule دختر مومچرش دل باخت، و خواستگاریش ناموفق ماند؛ ولی گویا ابتدال بزرگ کردن این حادثه باندازۀ کافی روشن است. هیچ دلیلی نمیتوان یافت که وان گوگ بر اثر این ناکامی دوچار اختلال حواس شده باشد. برعکس، شكفتگی هنرش در سالهای بعد نمودار شد ، و در آثارش نشانه های يك اندیشه سالم ، برومند و توانا بچشم میخورد. بحرانهای روحی متناوب او که معلول برخورد حساسیت فوق العاده اش بادشواریهای محیط بود ، در آثارش انعکاسی ندارد. درست است که وان گوگ ادوار بحرانهای دماغی دشواری را در فواصل دورانهای سلامتی طی می کرد و یکبار در بجنوحۀ بحران بپریدن گوش خود دست زد و حتی هنگامی که بیماریش شدت یافت برای معالجه در بیمارستان سن رمی Saint Rémy بستری گردید ، ولی نامه های وی تایید میکند که آثار خود را در ادوار سلامتی میساخته ، و در دورانهای بحران نمی توانسته بکاری دست بزند. بنا بر این اگر از واقعیت زندگی وان گوگ و مفهوم اجتماعی آثار وی نامی بماند نمی آورند و نبوغش را بچگون منتسب می کنند ، قصد کتمان حقیقت و انحراف اذهان را دارند.

کوشش بورژوازی در این زمینه بی گیر و مداوم بوده است. کوشیده اند در آثارش اندیشه تنهایی انسان ، مفهوم هنر برای هنر ، تجسس مطلق و مشرب عرفان را بیابند ؛ و چون را محور اصلی هنر او معرفی کنند. از معاصرینش فقط امیل برنار Emil Bernard و اکتاو میربو Octave Mirbeau اعلام کردند که در هنر وان گوگ هیچ چیز بیمارانه ، انتزاعی و نومیدانه ای وجود ندارد. میربو بسال ۱۹۰۱ نوشت «هنری سالم تر . و واقعی تر از هنر وان گوگ وجود

ندارد. وان گوگ یک عشق دارد : عشق بطبیعت. یک رهبر دارد : طبیعت. چیزی برتر از این نمی‌جوید ؛ چون میدانند چیزی برتر از این وجود ندارد. . . گناهی نداشت اگر بجای فرورفتن در ذهنیات و انتزاعات خوبش ، سه پایه نقاشیش راه‌رجه که میتوانست ، در جاهای بد و محتر ، در کوچه‌ها ، کشتزارها ، در معرض و زش پاد شدید برپا می‌کرد. »

گویا اینها اهمیت ندارد ؛ گویا نوشته‌های دوستان و حتی مندرجات نامه‌های خودش حائز اهمیتی نیست !

از زمان مرگ وان گوگ تا امروز مدام آثارش را جعل و تحریف کرده‌اند. عشق وی را بطبیعت و خورشید ، موضوع یک تأویل «مرموز و جنون‌آسا» قرار داده‌اند. قدرت آثار او را بلبل روانی و طبیی منتسب کرده و مدعی شدند که فقط چون توانسته است این «قدرت وهم‌آمیز» را بآثارش بدهد. به «تحلیل» های بیمایه پسیک‌آنالستی و جعل جنون جوانی ۱ و کمپلکس ادیب ۲ برای وان گوگ دست زده‌اند. بدینوسیله کوشیده‌اند واقعیت تکنیک و محتوی آثارش را در گروته جلوه دهند. تجسم مناظر شکفت طبیعت، بخصوص توج کشتزار گندم و تابش آفتاب ، در آثار وان گوگ جای برجسته‌ای دارد. ولی «متقدین» بورژوا برای این آثار تفاسیر عجیب و غریبی قائل شده‌اند. کورتیو ، یکی از این متقدین ، نوشت که وان گوگ با خورشید در نبرد و کشمکش بوده و «در این زدو خورد شکفت ، خورشید فاتح شد و مردمی را که باو وقتی نمی‌نهاد دیوانه کرد» ؛ یا گفته‌اند که توج شکفت کشتزار گندم ، تجسم نوسانات صرع وان گوگ بوده است !

۱۵۵

در حالی که وان گوگ هرگز باین بیماری دچار نبوده. هدف این تعریفات آنست که برواقعیت علاقه وان گوگ بطبیعت و اجتماع برده بکشند. حتی مدعی شده‌اند که از اجتماع بیزار بوده. چرا ؛ گویا باین «دلیل» که جز «اشخاص پست ، دهقانان ، معدنچیان و کارمندان ساده» نمی‌توانسته کسی را تحیل کند ، ولی راستی آیا همین امر بهترین دلیل علاقه وی بجامعه و مردم نیست ؛ گویا از این برآشفته‌اند که «شاهان و بزرگان» در آثار وان گوگ جایی ندارند. آیا این واقعیت بهترین معرف انسان-دوستی و بزرگی او نیست ؟

آثار و نامه‌های وان گوگ بر اباطیل این «متقدین» خط بطلان می‌کشد. همینکه نامه‌هایش منتشر شد و برای جاعلین رسوایی بیار آورد ، از «شکفتی» این «میراث» دم زدند. وانمود کردند که وان گوگ خودش نمیدانسته چه مینویسد ؛ گفتند نباید بحرفش گوش داد.

بنامه‌ها و آثارش مراجعه کنیم تا چهره شایسته و درخشان این هنرمند بزرگ را بشناسیم ؛ از شور و شوق مذهبی وان گوگ خیلی حرف زده‌اند ، ولی هرگز نخواسته‌اند تحول فکری هنرمند را بحساب آورند. این تحول را در نامه‌هایش آشکارا می‌بینیم ؛ واعظ جوان تا حد نفرت از اوهام مذهبی و شناخت واقعیت مادی پیش میرود. در نامه‌ای بتاریخ نوامبر ۱۸۸۱ به وان راپار Van Rappart مینویسد

«اندیشه تسلیم و توکل در نظر من حیوان وحشی سیاهی است از تیره مارهای هفت سر... بارخردکننده‌های است که علمای مذهبی بر پشت آدم‌ها میگذارند ولی خودشان حتی انگشت هم بآن نمی‌زنند.» وان گوگ که در پرتو تعالیم مذهبی، مسیحی با ایمانی بارآمده بود، بطور مداوم در راه طفیان برضد کلیسا و گرایش بجانب واقعیت زندگی و طبقه کارگر کام برداشت. حتی هنگامیکه در سن رمی بستری بود و بیماری دماغی او را می‌آزرد طی نامه‌های که بیرادرش نوشت واقع بینی و توجهش را بزندگی مردم زحمتکش آفتابی کرد: «این روزها زنهائی را دیدم که زیتون میچینند و جمع می‌کردند... اگر در اینجا بمانم عیسی رادرمیان درخت‌های زیتون نخواهم کشید، بلکه زیتون چین‌ها را باچهره آدمهای واقعی که کار میکنند و زحمت میکشند نقاشی خواهم کرد.»

در نامه‌هایی که بسال ۱۸۷۹ بیرادرش تتو (۱) نوشته گرایش و علاقه‌اش را بطبقه کارگر روشن تر میتوان دید. در این زمان میان کارگران معدن بسمیرید، و در نامه‌اش نوشت «این معدن بعلت حوادث ناگوار متعدد شهرت زیادی دارد... کارگران این معدن عموماً لاغر و رنگ پریده و تب‌آلودند... در پایان روز، هنگام غروب، روی زمین پوشیده از برف بازگشتن کارگران بخانه‌هاشان شگفت آور است.» از این پس دیگر ستایش انسان محور اصلی هنرش را تشکیل میدهد - کار عیسانش برضد کلیسا هر روز بالاتر میگیرد، تا جائی که آنرا «مکتب کهن نفرت آور» میخواند. بجای فرو رفتن در متون مذهبی، ب مطالعه زندگی و آثار رامبران Rembrandt و تاریخ انقلاب فرانسه میپردازد، و بنا بگفته خودش در «دانشگاه فقر» کسب دانش می‌کند.

۱۵۶

در این زمان (سال ۱۸۸۰) تنگدستی شدید تر میشود، و وان گوگ باروشن بینی احساس میکند که زندگی پررنج او معلول وضع اجتماعی است. دیگر تسلیم و توکل مذهبی را کنار گذاشته و بدامن خدا پناه نمیبرد. آزادی کار و زندگی رادر زمین می‌جوید. آرزو می‌کند «مثل پرنده‌ای» بتواند «آشیانه‌ای داشته باشد» وان گوگ اسارتی را احساس میکرد که معلول وضع نادرست و غیر عادلانه اجتماع بود. میدید بین او و حرفه مورد علاقه‌اش دیواری کشیده‌اند. بیرادرش نوشت «اغلب انسانها خود را با «غیر ممکن» مواجه میبینند، امیدانم در چه قفس موحشی زندانی شده‌اند.» با وجود این دست از تجسس بر نداشت و کارش دوچار وقفه نشد نوشت «کار را باید ادامه داد، باید ادامه داد. من زندگی را اینگونه میبینم.» اعتقادش را بمظمت و توانائی انسان در این جملات کوتاه خلاصه کرد: «انسان کوره بزرگی در روحش دارد... و رهگذران جز اندکی دود که اذودکش بیرون می‌آید چیزی نمی‌بینند.» گفتیم از روی غرض کوشیده‌اند اندیشه انزواجومی و بیزاری از اجتماع را بوان گوگ منتسب کنند. کسیکه انسان رامی‌ستاید، کار و زحمت را در آثار خود برجسته می‌کند، میان نوده مردم روزگار میگذراند، و در دردها و ناکامی‌های آنها

۱ - تتو Theo برادر کوچکتر وان گوگ و مورد علاقه بسیار او بوده و

بهنرمند که معمولاً هر معیشتی نداشته کمک مادی میکرده است.

شرکت میورزد، نمی تواند انزو اطلب و از جامعه بیزار باشد. بارها در نامه های خود علاقه اش را بشکلی خانوادگی یاد آور شد. می خواست زن بگیرد و بچه پیدا کند. این را «زندگی واقعی» میدانست، و آرزویش را برای حصول آن کتمان نمی کرد. خواسته اند برای تجردش علل «مروزی» بتراشند، درحالی که علتی قاطع تر از تنگدستی و ناداری نمی توان یافت. آیا توجهش بواقعیت زندگی و علاقه اش بسر نوشت مردم محروم و زحمتکش، کافی نیست که بورژوازی را برضد او برانگیزد تا جایی که انزو اطلب، غیر اجتماعی، مصروع و دیوانه اش بخواند؛ درحالی که محور اصلی آثارش انسان، کار، زندگی و اجتماع است. حرف خودش را بشنویید. در نامه ای برادرش مینویسد «هر چه بیشتر فکر میکنم مبینم واقعا هیچ چیز هنری تر از دوست داشتن مردم نیست.»

وان گوگ این اندیشه را در همه کارهایش دنبال کرد. در آثارش کارگران بافندگان، سیب زمینی خوارها، مردان و زنان دهاتی، جای برجسته ای دارند. تابلو معروف «سیب زمینی خوارها» پس از ماهها زندگی در میان دهقانان و درک عمیق دشواریها ورنجهای زندگی آنان، بوجود آمد. وان گوگ کشاورزانی را دید که با وجود کار مداوم و طاقت فرسا خوراکنشان از سیب زمینی تجاوز نمی کرد. خواست این واقعیت موحش و دردناک را در اثر خود مجسم کند.

خودش تأیید می کند که انتغاب این صحنه ها بهیچوجه تصادفی نبوده و از روی شعور و آگاهی صورت گرفته است. درباره تابلوی مذکور نوشت: «از روی شعور و آگاهی کوشیدم تصویر این آدم ها را که در نور چراغ نفتی با دست هاشان سیب زمینی می خوردند و زمین را هم با همین دست ها شخم زده اند» بکشم، خواستم کار و زحمت را تجلیل کنم... سراسر زمستان پارچه این تابلو را در دست داشتم و بدنبال یک مدل مشخص میکشتم، و اگر حالا این پارچه زحمت و خشن شده، برای باز نمودن واقعیت چیزی از پارچه های عالی و ظریف کم ندارد.»

وان گوگ در نامه هایی که برادر و دوستانش مینویسد از سبک، هدف و تکنیک کار خود سخن میگوید. خود را ناتورالیست می خواند. ولی باید گفت که این اصطلاح را در برابر سمبولیست ها و سایر منعطفین معاصر خود بکار میبرد. استنباط عمومی وان گوگ از هنر، از چارچوبه ناتورالیسم پافراتر می نهد، بر آلیسم نزدیک میشود و این استنباط در اکثر آثارش تجسم مینماید.

در ژوئن ۱۸۷۹ در نامه ای نوشت «من تعریفی بهتر از این برای کلمه هنر پیدا نمی کنم: هنر، انسان است باضافه طبیعت، واقعیت، حقیقت، ولی با یک معنا و مفهوم.»

بپهوده نبود که میله Millet را ستایش میکرد، او را استاد خود میدانست و آرزویش این بود که میله زمان خود بشود. تا پایان عمر، در کار هنریش، از این سخن میله پیروی کرد: «هنر، نبردی است. جان خود را باید بر سر هنر گذاشت.»

عشق سرشارش به دولاکروا Delacroix نیز از همینجا سرچشمه میگرفت. می نوشت: «می خواهم اثری سالم و عاقلانه بسازم که علت وجودی داشته باشد و بدرد

چیزی بخورد. وجوديك پیوند استوار را بین کار خود و واقعیت زندگی ضروری میدانست. برای حصول این مقصود میکوشید زندگی و تاریخ بشر را بشناسد. تأکید میکرد که کار هنری با اخذ واقعیت و پرورش و تکامل دادن آن فنی میشود. بهمین جهت هرگز دروادی اشکال و رنگهای محض سرگردان نشد. هرگز در تاریخ خانه عقیم فرمالیسم محصور نگردید.

فرمالیست‌ها و سببالیست‌ها، رنگ و طرح را هدف غائی نقاشی میدانند. بر ضد این اندیشه انتزاعی بود که وان گوگ نوشت: هدف هنر در لکه های رنگ و فاقاتری طرح‌هایست و «کسانی که تکنیک را هدف غائی خود میدانند، بیشک دارای تکنیک ضعیفی هستند. هدفی که وان گوگ تعقیب می‌کند اینست که واقعیت زندگی، طبیعت و اجتماع را عرضه بدارد. ولی این عرضه داشتن هرگز بمعنای عکس برداری نیست. مینویسد: اگر از آدمی که بیل میزند عکس برداری کنیم، دیگر مفهوم بیل زدن تجسم پیدا نمی‌کند. من اندیشه‌ای را که از تصاویر خود دارم رهائی کنم زیرا خوبست آدم مبارزه کند تا ب مردم پیاموزد که در انسانها چیزی برتر از آنچه یک عکس میتواند با دوربینش ارائه دهد وجود دارد... رنگ‌ها و اشکال را برای بهتر نمودن مقصود خود بکار میبرد، ولی در این راه هرگز بکوره راه انتزاع و دوری از واقعیت نمی‌افتد. هر چند «مقصدین و هنرشناسان» خادم بورژوازی، انتزاعیون و فرمالیست‌ها کوشیده‌اند، بر برخی از شیوه‌ها، هاشورها، رنگ‌ها، ترکیب‌ها، خطوط و فواصل تابلوهای وان گوگ تماییری انتزاعی و غیرواقعی جعل کنند، اما بقصود نرسیده‌اند. هیچ تفسیر انتزاعی، فرمالیستی و غیرواقعی برای هنر وان گوگ قابل دفاع و اثبات نیست. برعکس، تابلوهای وان گوگ و آراء وی در باره هنر بر اینگونه تماییر معمول خط بطلان می‌کشد.

وان گوگ بهت بی پولی و تنگدستی بیشتر رنگ‌های ساده بکار می‌برد و حتی گاهی از کل اجرا استفاده می‌کرده است. خوشه‌ها است که در «تفسیر» این حقیقت ساده گفته‌اند که وان گوگ بی رنگ «مطلق» میگشته؛ برای هاشورها و خطوط پرفاصله تابلوهای وان گوگ تماییر بی‌معنی و «علل روحی شگفتی» جعل کرده‌اند. خودش در این باره مینویسد «هاشورها و خطوط پرفاصله رنگین تابلورا زینت میبخشد، بآن حالت میدهد، بعلاوه رنگ هم کمتر مصرف میشود.»

برای بهتر نمودن واقع بینانه هنرمندان او خوبست یکی از نامه‌هایش مراجعه کنیم که در آن تحلیل و توجیهی درباره یکی از تابلوهایش میتوان یافت. درباره تصویری که از یک دوست هنرمندش ساخته پیرادش مینویسد:

«من بجای آنکه آنچه می‌بینم عیناً روی تابلو بیاورم، رنگ‌ها را برای بهتر نمایانن مقصودم بکار می‌برم. این تئوری را بعال خود بگذاریم، الان برای بیان مقصودم برایت مثالی می‌آورم. می‌خواستم تصویر یک دوست هنرمند را که اندیشه‌های بزرگ و شاعرانه دارد بکشم. دوست من بوراست. می‌خواستم در این تابلو ارزشی را که باو مینهم و علاقه‌ای را که باو دارم بنمایانم. در آغاز کار، لازم بود تصویرش را با وفاداری کامل بکشم. ولی تابلو بهمین نحو خاتمه نیافت. برای آنکه تمامش کنم بیل خود رنگ آمیزش کردم. بوری موهایش را تندتر کردم، تا برنگ.

های نارنجی و لیمویی کمرنگ رسیدیم . پشت سرش، بجای دیوارخانه معقرش، آسمان بی انتها را نقش کردم . زمینه ای ساده با آبی مایه دار تندی ساختم ، و با این ترکیب ساده ، سررور روی زمینه آبی تند ، حالت و تأثیر شگفتی کسب کرد ، درست مثل اینکه ستاره ای بر نیلی عمیق آسمان بدرخشد .

باین ترتیب مشاهده میشود که وان گوگ از حدود تنگه نانورالیسم با فراتر می نهد و با ستاره رالیسم میرسد . هرگز پایش در چاله چوله های سبولیسم و فرمالیسم فرو نمی رود . وفاداریش بواقعیت بعدی است که تابلوی برهنه کتر دارد زیرا ، بنا پنهانته خودش «مدل های واقعی اغلب لباس بتن دارند .» منقدینی را که بدون شناخت واقعیت خارج ، در چارچوبه تابلوها ، رنگها و اشکال محصور مانده اند ، مورد سرزنش قرار میدهد . آنها را دعوت میکند که با طبیعت و واقعیت زندگی آشنا شوند ، و بزنگی در میان تابلوها و مقایسه بی نتیجه آنها ، خاتمه دهند . وان گوگ در همان زمان که برضد فرمالیسم می جنگد میکوشد با آثارش شکلی شاعرانه بدهد . در این تلاش ، انسان محور کار بر ارزش اوست . در نامه ای بوان راپار، یکی از هنرمندان معاصرش، مینویسد : « ما در این مشترک هستیم که عوامل اساسی کارمان را در میان مردم می جوئیم ، در اینهم مشترکیم که واقعیت را ، خواه بعنوان وسیله خواه بعنوان هدف ، مورد مطالعه قرار میدهیم . »

بر اثر همین تجسس بود که تیب های تقریباً بکر معدنیان و بافندگان و دهقانان را در آثار خود وارد کرد . بالاتر از این ، مردم زحمتکش را با تجسم کار و زحمت ورنجشان بصحنه تابلوهای خود کشاند .

راستی که خودش هم کارگر بود . همانطور که بیکی از دوستانش نوشت « در دهکده ، در کوچه یا کارگاه ، گاه صبح خیلی زود ، گاه تا دیروقت شب ، گاه زیر آفتاب سوزان ، گاه زیر برف » کار میکرد .

سی و هفت ساله بود که با طیانچه ای سینته خودش را هدف گرفت و شب نزهش پیش از آنکه سپیده بدمد بیابان رسید . زندگی فعال هنریش بیش از یازده یادواژه سال طول نکشید . در همین مدت آثار فراوانی بوجود آورد که بعنوان ذخیره ای جاودان در گنجینه هنر و فرهنگ بشری باقی خواهد ماند .

۱ . امید

رتال جامع علوم انسانی